

اشکالات ویژه

Special Difficulties

1) Surroundings- neighborhood- environment

الف) environment: مجموعه هوا، آب و خاک، حیوانات و گیاهان و مردمی که با هم در یکجا زیست می‌کنند، تا حدودی وسعت معنایی environment از بقیه واژه‌های بالا بیشتر می‌باشد.

Recycling paper and cans is one easy way to preserve **the environment**.

بازیافت کاغذ و قوطی‌های کنسرو یک راه آسانی برای حفظ محیط زیست می‌باشد.

ب) neighborhood: اطراف و حومه محل زندگی افراد می‌باشد و به بخش خاصی از شهری نیز اطلاق می‌شود.

Jack grew up in a quiet **neighborhood** of Boston.

ج) surroundings: شرایط و محیطی که زندگی افراد را احاطه کرده است.

It took me a few weeks to get used to living in new **surroundings**.

نکته: surroundings بیشتر با واژه setting مترادف است. Setting همچنین برای محیط‌ها و محل وقوع یک داستان و فیلم اطلاق می‌شود.

2) unanimous- anonymous

الف) anonymous: این واژه نقش صفتی دارد. به معنی «بی‌نام و نشان، گمنام و نام مستعار» است.

Police received an **anonymous** letter.

پلیس یک نامه‌ی بی‌نام و نشان دریافت کرد.

نه و رأی می‌باشد که همه در مورد آن با هم نظر موافق دارند.

All the parents attended teacher- parent association and were **unanimous** in supporting the after school program.

۳) give in- give up- give out

الف) give out به معنی «پخش کردن و توزیع کردن چیزی مثل اخبار و برگه برای تعداد بیشتری از مردم» می‌باشد. و با واژه‌های spread و distribute مترادف است.

She **gave out** copies of the report to the committee before the meeting.

ب) give up: به معنی «متوقف کردن، کنار گذاشتن و دست کشیدن از چیزی کار و یا عادتی» می‌باشد و با واژه quit مترادف است.

She **gave up** job, and started writing full time.

Peggy **gave up** her seat to an old woman on the bus.

پکی تو اتوبوس صندلیش را به پیرزنی داد.

ج) give in: به معنی «تسلیم شدن و واگذار کردن» می‌باشد و با واژه **surrender to** مترادف است.

We will never **give in** to terrorist demands.

۴) put up with- put off- put out

الف) put out: به معنی «خاموش کردن سیگار، آتش و لامپ» می‌باشد در این حالت با واژه extinguish مترادف است.

It took firefighters several hours to **put out** the blazes.

چندین ساعت طول کشید تا آتش‌نشانان شعله‌ها را خاموش کنند.

ب) put off: معنی «به عقب انداختن و به تعویق انداختن کاری برای بعد» می‌باشد و با واژه‌هایی مانند postpone و delay مترادف است.

The committee has **put off** any action until after the board studies the issue.

ج) put up with: به معنی «تحمل کردن کسی و یا پذیرفتن وضعیت بد» می‌باشد.

For many years, residents have **put up with** inadequate roads.

چندین سال است که ساکنین محل وضعیت نابسامان و نامطلوب جاده‌ها را تحمل می‌کنند.

۵) foster-adopt:

الف) adopt: به معنی «به فرزندی قبول کردن یک بچه برای همیشه» است. adopt به معنی «اقتباس کردن و اتخاذ کردن عادت» نیز می‌باشد.

They had no children of their own, so they **adopted** a boy and girl.

ب) foster: به معنی «مراقبت از بچه دیگران برای مدت کوتاهی و حمایت کردن» است، والدین موقتی نیز با واژه foster نشان داده می‌شود.

They have **fostered** a little Romanian boy for a few months.

آنها سرپرستی یک پسر بچه رو مانی الاصل را به مدت چند ماه پذیرفتند.

۶) generation- descendant- ancestor:

الف) ancestor: به معنی «جد و نیاکان» می‌باشد.

His grand **ancestors** went there from Ireland.

ب) descendant: به معنی «نسل و اولاد» می‌باشد و از فعل descend به معنی «پایین آمدن، فرود آمدن» مشتق شده است.

She is one of the last living **descendants** of the Incas.

Past **generations** did not have the same ideas as the younger generation to day.

:complaint/ compliant (۷)

الف) **compliant**: به معنی «مطیع، فرمانبر و موافق» می‌باشد. این کلمه از فعل **comply with** مشتق شده است.

Some patients are more **compliant** than others in the hospital.

بعضی بیماران در بیمارستان مطیع‌تر از سایر بیماران هستند.

ب) **complaint**: به معنی «اعتراض، شکایت‌نامه و معترض» می‌باشد و از کلمه **complain about** به معنی «اعتراض کردن» مشتق شده است.

The car manufacturer received **complaints** that leaks were causing brake failures.

(۸)

الف) **compensate**: به معنی «جبران خسارت و عوض دادن» می‌باشد و با عبارت **make up for** مترادف می‌باشد.

The firm was ordered to **compensate** clients for their losses.

به شرکت دستور داده شد که خسارتهای وارده بر مشتریان را جبران کند.

ب) **retaliate**: به معنی «تلاقی کردن و انتقام گرفتن» است.

Walker **retaliated** only after Thomas hit him several times.

ج) reconcile: به معنی «آشتی دادن و وفق دادن» می‌باشد.

Mr. Ransom hoped to be **reconciled with** his wife and children soon.

آقای رانسوم امیدوار است که بزودی با همسر و بچه‌هایش آشتی کند.

۹) **installment- insulation- installation**

الف) installation: به معنی «نصب کردن، تاسیس» می‌باشد و از فعل install مشتق شده است و با فعل دو کلمه‌ای set up مترادف است.

The **installation** of a security system in banks are necessary.

نصب سیستم امنیتی در بانک‌ها الزامی می‌باشد.

ب) insulation: به معنای «عایق‌گذاری و روپوش گذاشتن» است و از فعل insulate مشتق شده است.

She spent 10/000 for **insulation** of her house against cold weather.

ج) installment: به معنی «قسط بانکی و بخش و قسمت» می‌باشد.

The bank required us to pay the last **installment** of our car loan till July.

بانک ما را ملزم کرده تا جو لای آخرین قسط وام ماشین را پرداختن کنیم.

نکته: عبارت installment plan به معنی خرید و فروش اقساطی می‌باشد.

۱۰) **Piece- peace**

الف) peace: به معنی «صلح، دوستی و آرامش» می‌باشد.

The U.N. is sending troops overseas to keep world **peace**.

ب) Piece: بخشی و یا قطعه‌ای از چیزی می‌باشد.

There are **pieces** of broken glass on the road.

Let me give you a **piece of advice** about marriage.

الف) **fraught**: نقش صفتی دارد و به معنی «مملو از، و یا پر از» می‌باشد معمولاً برای حالت‌های منفی و نگران‌کننده استفاده می‌شود.

Some of the marriage **fraught with** pain and frustration.

بعضی از ازدواج **مملو** از درد و ناامیدی می‌باشند.

ب) **fraud**: به معنی «تقلب و کلاه‌برداری می‌باشد» و نقش اسمی دارد.

The parliament should resolve the problem of election **fraud**.

مجلسی بایست مشکلات مربوط به تقلب در انتخابات را حل و فصل کند.

۱۲) **suspension- suspicion**

الف) **suspicion**: به معنی «سوء ظن، مظنون بودن» است و از فعل **suspect** به معنی «شک و ظن داشتن» گرفته شده است.

Wheeler was arrested on **suspicion** of drunk driving.

ب) **suspension**: به معنی «تعلیق، بی‌تکلیفی» می‌باشد و بیشتر برای اصطلاح «تعلیق از کار و استخدام و محروم از بازی فوتبال» استفاده می‌شود.

Michael Ballak was given a two- week **suspension** for criticizing the coach.

۱۳) **embarrass- embrace**

الف) **embrace**: به معنی «در آغوش گرفتن، شامل شدن» است و با واژه‌های «**hug**» بغل کردن و **encompass** شامل شدن مترادف است.

He **embraced** his father warmly and lovingly.

او پدرش را با گرمی و عاشقانه در آغوش گرفت.

embarrass: نقش فعلی دارد و به معنی «دست پاچه و مضطرب شدن و خجالت کشیدن» می‌باشد.

I don't like making speeches in public; it is so **embarrassing**.

سخنرانی در جمع دوست ندارم. این کار خیلی خجالت‌آوری می‌باشد.

economic-economical (۱۴)

economical (الف): به معنی «با صرفه بودن و مقتصد بودن» است معمولاً برای خانم‌های خانه‌داری که مقتصد هستند نیز استفاده می‌شود.

Try to be more **economical** with your money.

سعی کنید در استفاده از پولتان صرفه‌جویی کنید.

My mother is **economical** woman.

economic (ب): به معنی «اقتصادی و سودآور» می‌باشد. و بیشتر برای طرح‌های اقتصادی استفاده می‌شود.

The president of the company has **economic** thought.

convey - Convey (۱۵)

Convey (الف): به معنی «انتقال پیام- حمل کردن» می‌باشد.

All this information can be **conveyed** in a simple diagram.

convey (ب): به معنی «بدرقه کردن- محافظت کردن» می‌باشد.

A lot of small boat **conveyed** a 50- truck ship.

تعداد زیادی از قایق‌های کوچک یک کشتی پنجاه تنی را محافظت می‌کردند.

stir - steer (۱۶)

steer (الف): به معنی «هدایت کردن وسیله نقلیه و قایق، کنترل (رفتار کودک)» می‌باشد.

Floyd was too clumsy to **steer** the boat.

فلوید آنقدر خام و بی تجربه بود که نتوانست قایق را هدایت کند.

ب) stir: به معنی «هم زدن و مخلوط کردن مایعات» است.

The cook stirred the eggs with spoon.

(۱۷) **pass away- pass out**

الف) pass out: به معنی «بیهوش شدن- از حال رفتن» است و با کلمه faint مترادف می باشد.

It was so hot in there I thought I was going **to pass out**

ب) pass away: اصطلاح مودبانه و محترمانه برای لغت die (مردن) می باشد.

pass away به معنی «فوت کردن» است.

My friends father **passed away** on July Fourth.

پدر دوستم در چهارم جولای فوت کردند.

(۱۸) **bleach- breach**

الف) bleach: به معنی «مواد سفید کننده، سفید کردن» است.

Soak the cloth in a mixture of bleach and water to get out stains.

لباس ها را در مخلوطی از مواد سفید کننده و آب خیس قرار دهید تا لکه های روی آنها رفع شوند.

ب) breach: به معنی «نقض قرارداد و عهد، پیمان، شکستن» می باشد.

The court ruled that he had breached the terms of the agreement.

دادگاه حکم به این داده است که او شرایط قرارداد را نقض کرده است.

(۱۹) **Alter –Alert**

الف) alert: به معنی «آگاه و بیدار و هشدار دادن» می باشد. این کلمه نقش فعل، اسم و صفتی دارد.

The medicine can make it difficult to remain **alert**.

A large sign **alerts** drivers to bad road conditions.

ب) alter: به معنی «تغییر دادن، اصلاح کردن» است. کلمه‌ی alternative به معنی «جایگزین، راه درمان و متناوب» از این کلمه گرفته شده است.

The teacher altered his plan in favor of students.

(۲۰) congenial- congenial:

الف) congenial: این کلمه بیشتر نقش صفتی دارد و به معنی «مناسب و خوشایند و هم‌سلیقه و موافق» می‌باشد.

Minnesota is a **congenial** place to live.

ب) congenial: این کلمه فقط صفت است و به معنی «مادرزادی، ارثی» می‌باشد.

The child has **congenital** heart disease.

این بچه بیماری قلبی مادرزادی دارد.

(۲۱) bald- bold:

الف) bald: به معنی «کچل، طاس، ساده، بی‌معنی» است. نقش صفتی دارد.

Ted started going **bald** when he was in his thirties.

ب) Bold: فقط نقش صفتی دارد. به معنی «بی‌احتیاط، گستاخ و بی‌باک» می‌باشد.

The student was so **bold** that the teacher punished him.

دانش آموز آنقدر گستاخ بود که معلم او را تنبیه کرد.

(۲۲) utilize- exploit:

الف) exploit: نقش فعلی دارد. به معنی «استثمار کردن و استفاده کامل از چیزی» است.

ب) utilize: نقش فعلی دارد. به معنی «بهره‌برداری بهینه، به مصرف رساندن» می‌باشد.

The old fire station could be **utilized** as a theater.

۲۳) stain- strain

الف) strain: به معنی «فشار و کشش عضلانی، گونه بیماری، هل دادن به - محدود کردن» می‌باشد. با کلمه «sprain» پیچ خوردن پا مترادف است.

James **strained** his right knee playing football.

ب) stain: به معنی «لکه، آلودگی، زنگ زدن» است.

There appeared to be blood **stains** on the floor.

به نظر می‌رسید لکه‌هایی از خون روی کف زمین موجود است.

۲۴) inflammation-inflation

الف) inflation: به معنی «تورم در اقتصاد» می‌باشد. ریشه این کلمه inflate به معنی «باد کردن، بالا رفتن، متورم شدن قیمت‌ها» می‌باشد. مترادف دو کلمه‌ای این لغت blow up (باد زدن) می‌باشد.

The inflation in our country is now running at over 16%.

میزان تورم در کشور به بیش از ۱۶٪ رسیده است.

Ronnie was **blowing up** balloons for the party.

ب) inflammation: به معنی «التهاب، متورم شدن» است. بیشتر در موارد طبی استفاده می‌شود. این کلمه با swell «باد کردن» مترادف است.

The disease causes **inflammation** of the brain.

۲۵ ignore- neglect

الف) ignore: به معنی «عمداً چیزی را نادیده گرفتن، عمداً از چیزی چشم‌پوشی کردن» است.

The school board has continually **ignored** the complaints of parents.

هیات امنای مدرسه پیوسته به شکایات والدین بی‌اعتنایی می‌کند.

ب) neglect: به معنی «سهل‌انگاری، غفلت کردن غیر عمدی» می‌باشد. اسم این کلمه negligence

به معنی «سهل‌انگاری، فراموش کاری» می‌باشد.

Planners apparently **neglected** to consider future water and electricity requirements.

۲۶ perspire- tear- sweat

الف) sweat: به معنی «عرق، عرق کردن و زحمت زیاد کشیدن» است. این واژه با فعل perspire به

معنی «عرق کردن، عرق ریختن» مترادف است.

It's so hot, you start **sweating** the minute you walk outside.

هوا خیلی داغ است. به محض اینکه پا بیرون می‌گذارم، شروع به عرق ریختن می‌کنید.

ب) tear: به معنی «اشک، اشک ریختن، پاره کردن» است گاهی اوقات در محاورات برای اشک از

teardrop استفاده می‌شود.

Tears poured down the child's face.

اشک در صورت بچه جاری شد.

۲۷ body- carcass- cadaver- corpse

الف) body: به معنی «جسد انسانی که تازه مرده» است؛ body به معنی «دوست و انجمن» نیز

می‌باشد.

There was a **body** lying in the hall.

The corpse of a child was found on the beach after two weeks.

ج) carcass: به معنی «لاشه حیوانات» می‌باشد. هم‌چنین گوشت‌های حیوانات اهلی در سردخانه‌ها را نیز با این واژه مطرح می‌کنند.

Several sheep **carcasses** hung up in the butcher's shop.

نکته: در محاوره انگلیسی carcass برای «جسم تنبل» نیز استفاده می‌شود.

Come on. Move your **carcass**. You lazy devil.

زود باش. تن تنبلیت و حرکت بده. خیلی تنبلی.

د) cadaver: در آزمایش‌های پزشکی بجای کلمه corpse از واژه cadaver به معنی «جسد تشریح» استفاده می‌شود.

There was a cadaver on table in front of medical students.

ضمناً: گوشت مرده و فاسد را در انگلیس carrion می‌نامند.

۲۸) suppress- repress- oppress

الف) oppress: به معنی «ستم کردن بر- در مضیقه قرار دادن و حکومت ظالمانه داشتن» است.

The king **oppressed** his people with terrible taxes and punishments.

ب) repress: این فعل بیشتر در رشته روانشناسی کاربرد دارد. و به معنی «فرونشاندن احساسات، سرکوب کردن عواطف، خاطرات قدیمی و مانع شدن» است.

He had long ago **repressed** the painful memories of his childhood.

ج) suppress: این واژه بیشتر جنبه سیاسی دارد و به معنی «سرکوب کردن مردم و تحت فشار قرار دادن و ایجاد خفقان» استفاده می‌شود. این واژه به معنی «سرکوب کردن احساسات» نیز استفاده می‌شود.

For 70 years the communist government had **suppressed** all dissent.

نکته: suppress در رشته پزشکی به معنی «مانع رشد چیزی شدن» نیز است. این واژه با فعل restrain و conceal مترادف است.

The virus **suppressed** the body's immune system.

سیستم ایمنی بدن بوسیله این ویروس محدود می‌شود.

۲۹) let- authorize- permit- allow

الف) allow: به معنی «اجازه گرفتن» می‌باشد. بیشتر جنبه رسمی دارد. گاهی اوقات به معنی «امکانپذیر بودن» نیز می‌باشد. و بعد از آن فصل دوم بصورت مصدر با to می‌آید.

They do not allow us to smoke in this place.

نکته: ضمناً توجه داشته باشید که واژه allowance به معنی «_____» است.

Joe's salary includes a monthly clothing **allowance**.

ب) permit: این واژه نیز حالت رسمی دارد و بیشتر به معنی «اجازه قانونی به کاری دادن و مجاز اعلام کردن» است.

No one under 17 will be **permitted** in the theater.

هیچکدام از افراد زیر هفده سال اجازه ورود به آمفی تئاتر را نخواهند داشت.

ج) authorize: این واژه بیشتر در متن‌های سیاسی استفاده می‌شود و به معنی «اختیار و قدرت دادن به کسی یا گروهی» است. شکل اسمی آن یعنی authority به معنی «حاکمیت، اعتبار و نفوذ» می‌باشد.

د) let: این واژه به معنی «اجازه دادن» حالت عامیانه دارد و بین دوستان خیلی صمیمی و یا نزدیکان استفاده می‌شود.

It is nice day. **Let's** go fishing.

۳۰) preoccupy- occupy

الف) occupy: این واژه در کاربرد حقیقی به معنی «اشغال کردن سرزمین دیگران» می‌باشد. occupy دارای معانی دیگری مانند «پر کردن وقت با کاری و فضایی را اشغال کردن» نیز است.

The army **occupied** the forts which the enemy had left.

Fishing **occupies** most of my spare time.

ماهگیری اکثر اوقات فراغت من را پر کرده است.

ب) preoccupy: این واژه بیشتر برای انسان استفاده می‌شود و به معنی «مشغولیت زیاد ذهنی» می‌باشد و بیشتر برای افرادی بکار می‌رود که فکر و ذهن آنها بوسیله موضوعی بیش از حد مشغول شده است و بیشتر با حرف اضافه with همراه است.

What's wrong with Cindy? She has been **preoccupied with** finding a job.

۳۱) intimidate- intimate

الف) intimate: این واژه، دارای نقش‌های صفت، اسم و فعل می‌باشد در حالت صفت به معنی «صمیمی، محرم و خودمانی» است و با واژه private مترادف است. ولی در حالت فعلی به معنی «مطلبی را رساندن و معنی دادن» می‌باشد.

She was asked about the most **intimate** details of her life.

ب) intimidate: به معنی «ترساندن و ایجاد ارباب» است و با واژه‌های threaten, dismay و frighten مترادف می‌باشد.

In the former soviet union, the KCB was used to **intimidate** those who disagreed with the communist party.

:aboard- abroad (۳۲)

الف) aboard: به معنی «سوار بر کشتی و هواپیما» است.

The plane crashed, killing all 200 people **aboard**.

نکته: زمانی که از مسافران بخواهند همگی سوار قطار یا هواپیما و کشتی شوند از عبارت All aboard استفاده می‌کنند.

ب) abroad: قید مکان است و نیازی به حرف اضافه in, on, و at قبل از خود ندارد. به معنی «در خارج، آنسوی آنها و بین‌المللی» می‌باشد.

High school students may benefit from going **abroad**.

:Take apart – Take part (۳۳)

الف) take apart: فعل دو کلمه‌ای است و معنی «جدا کردن، و به قطعات کوچک تفکیک کردن» می‌باشد. و با فعل dismantle «جدا کردن» مترادف است.

He had to **take** the whole engine **apart** before he found the problem.

ب) take part: فعل دو کلمه‌ای است به معنی «شرکت کردن، درگیر فعالیت ورزشی و فرهنگی ... شدن» می‌باشد و مترادف است با فعل participate «ملحق شدن به و شرکت کردن در» می‌باشد.

About 400 students **took part** in the protest.

در حدود چهارصد دانشجو در این راهپیمایی شرکت کردند.

الف) **people**: فرد به فرد کل یک جامعه که به یک محل، و یا به یک طبقه ویژه‌ای تعلق دارند. با کلمه **nation** «ملت» مترادف است.

People who live in the north of England speak in a different way from **people** in the south.

ب) **population**: جمعیت آماری یک محل، کشور و شهر را با کلمه **population** نشان می‌دهند.
Austria has a **population** of 7/5 million.

ج) **community**: گروهی از افراد که در یک محل زندگی می‌کنند و دارای علایق مشترک و هدف کاملاً یکسان هستند.

This is a **community** of fishing people and hill farmers.

د) **Folk**:

مردم عادی و محلی یک کشور را با واژه **Folk** نشان می‌دهند.

The traditional songs still survive among the common **folk**.

نکته: **Folk lore** به معنی «داستان‌ها و آداب و رسوم محلی و سنتی» می‌باشد.

۳۵) **casualty- casual**:

الف) **casual**: واژه‌ای می‌باشد که هم نقش صفت و هم نقش اسمی دارد و به معنی «اتفاقی، غیر رسمی، لباس‌های غیر رسمی، غیر جدی» است.

Are shorts appropriate at a **casual** party.

ب) **casualty**: به معنی «تعداد تلفات و آسیب‌دیدگان حوادث» می‌باشد.

First reports of the crash tell of more than 50 **casualties**.

۳۶) **paradise- parasite**:

الف) **paradise**: به معنی «بهشت برین، سعادت» می‌باشد و با کلمه **heaven** مترادف است.

For the new immigrants, American seemed like **paradise**.

ب) **parasite**: به معنی «انگل و آویزان، پارازیت» است.

This insect is a **parasite** that feeds on human blood.

۳۷) **prey – predator**:

الف) **predator**: حیوانی که حیوانات دیگر را شکار کرده و از آنها تغذیه می‌کند و معادل آن در فارسی

حیوان شکارگر و یا حیوان تغذیه‌کننده از شکار نام دارد.

Lions and hawks are **predators**.

ب) **prey**: حیوانی که طعم و شکار حیوانات دیگر قرار می‌گیرد.

Eagle nourish from some birds as it's prey.

۳۸) **enforce- reinforce**:

الف) **reinforce**: به معنی «حمایت کردن از یک عقیده و ایده، تقویت کردن و محکم کردن» است. و

بیشتر با واژه‌های **strengthen** و **fortify** به معنی «مستحکم کردن و تقویت کردن» مترادف است.

The dam was **reinforced** with 20/000 sandbags.

ب) **enforce**: به معنی «اجراء کردن قانون- به اجرا و درآوردن» است و بیشتر با واژه‌های

implement و **administer** مترادف است.

The police are strict here about **enforcing** the speed limit.

۳۹) **industrious- industrialized industrial**:

الف) **industrial**: این واژه نقش صفت دارد و معنی «صنعتی و دارای صنایع زیاد و پیشرفته» می‌دهد.

waste.

ب) industrialized: به معنی «توسعه‌یافته و به کشوری که دارای صنایع و معادن و کارخانه‌های زیادی می‌باشد» اطلاق می‌شود.

An **industrialized** nations. ملل پیشرفته و صنعتی

ج) industrious: این واژه نقش صفت دارد. و برای انسانها و حیواناتی که زحمت‌کش و ساعی هستند، استفاده می‌شود. معادل فارسی industrious «کوشا» است ضمناً مترادف‌های مستقیم این واژه diligent و persistent می‌باشند.

Ant is an **industrious** insect.

مورچه یک حشره کوشا و زحمت‌کش است.

۴۰) ingenuous- ingenious:

الف) ingenious: نقش صفتی دارد. و به معنی «باهوش، مبتکر و دارای قوه ابتکار» است با واژه‌های innovative و inventive مترادف است.

He **has ingenious** thought, he can invent many things.

ب) ingenuous: این واژه نیز نقش صفتی دارد. به معنی «آدم ساده‌لو، بی‌تزیور و رک‌گو» است. این کلمه با واژه‌های naïve و honest مترادف است.

He is so **ingenuous** that he believes whatever people say.

۴۱) inhibit-inhabit:

الف) inhabit: به معنی «ساکن شدن در و مسکن گزیدن» است. با واژه‌های dwell و reside به معنی «ساکن شدن» مترادف است.

Once a time, the site was inhabited by the Indians.

restrain – impede : به معنی «مهار کردن، بازداشتن و مانع شدن» است. با واژه‌های inhibit – restrain مترادف است.

Taping the meeting would **inhibit** people from expressing their opinions.

raise. rise (۴۲)

الف) rise : به معنی «برخاستن - طلوع کردن - بلند شدن، بالا آمدن، افزایش قیمت» فعل لازم است
سه قسمت آن عبارتست از: rise – rose – risen

The sun rises in the east. خورشید از مشرق طلوع می‌کند.

He rose to welcome me. او برای خوش‌آمد گویی به من به پا خواست

ب) raise : به معنی «بلند کردن - پرورش دادن - جمع‌آوری پول ...» فعل متعدی است که بعد از خود به مفعول نیاز دارد. سه قسمت آن عبارتست از: raise – raised – raised

If you know the answer, please raise your hand.

مفعول

اگر جواب سؤال را می‌دانید، دستتان را بلند کنید.

He raises roses. او گل سرخ پرورش می‌دهد.

: Spill – Pour (۴۳)

هر دو به معنی ریختن است. با این تفاوت که pour عمدی و Spill غیرعمدی است.

Please pour a cup of tea for me. لطفاً یک فنجان چایی برای من بریزید.

Who has spilled / spilt the milk on the carpet? چه کسی شیر را روی فرش ریخته است؟

: lay – lie (۴۴)

الف) lie : به معنی دراز کشیدن، قرار داشتن، فعل لازم است. سه قسمت آن عبارتست از:

lie – lay – lain

Don't lie in bed all morning. تمام صبح را در تختخواب دراز نکش

ب) lay : به معنی قرار دادن - تخم گذاشتن، فعل متعدی است. سه قسمت آن عبارتند از:

lay – laid – laid

Who will lay the carpet? چه کسی فرش را پهن خواهد کرد؟

How many eggs does this hen lay each week?

این مرغ در هفته چند تخم می گذارد؟

: advice – advise (۴۵)

الف) advise : فعل است و به معنی «توصیحت کردن - توصیه کردن - آگاه کردن» بکار می رود.

The doctor advised complete rest. دکتر استراحت مطلق توصیه کرد.

ب) advice : اسم است و معنی آن «توصیحت - توصیه - آگاهی» است.

My father gave me two pieces of good advice. پدرم دو پند خوب به من داد.

: Invent – discover (۴۶)

الف) discover : «کشف کردن» به مفهوم چیزی که قبلاً وجود داشته ولی کسی آگاه نبوده است.

Columbus discovered America. کلمب آمریکا را کشف کرد.

ب) invent : «اختراع کردن» به معنی به وجود آوردن و خلق چیزی است که قبلاً نبوده است.

Marconi invented the radio. مارکنی رادیو را اختراع کرد.

: win – beat (۴۷)

الف) beat : به معنی «شکست دادن و غلبه کردن» است، سه قسمت آن عبارتست از:

beat – beat – beaten

I beat Ali at tennis. در تنیس از علی بردم

ب) win : به معنی «بردن و پیروز شدن» است و سه قسمت آن عبارتند از:

win – won – won

I won the prize. من جایزه را بردم.

۴۸ : drown – sink

الف) sink : به معنی «غرق کردن - غرق شدن - فرو رفتن» در مورد غیر انسان بکار می‌رود. سه قسمت این فعل عبارتست از:

sink – sank – sunk

The ship sank. کشتی غرق شد.

Wood does not sink in water, it floats. چوب در آب فرو نمی‌رود، شناور باقی میماند.

ب) drown : به معنی «غرق کردن - غرق شدن» در مورد موجودات زنده بکار می‌رود و فعل با قاعده است.

He fell over board and was drowned. او از عرشه کشتی افتاد و غرق شد.

۴۹ : try out – try on

هر دو به معنی آزمایش کردن و امتحان است ولی try on امتحان کردن پوشیدنی (پرو کردن) و try out آزمایش کردن وسایل است. این فعل در مورد طرز فکر و روش‌ها نیز بکار می‌رود.

Can I try on these shoes. می‌توانم این کفش‌ها را امتحان کنم.

I'll try out this generator and let you know if it works.

این ژنراتور را امتحان می‌کنیم و به شما اطلاع می‌دهیم که کار می‌کند یا نه.

۵۰ : lend – borrow

الف) borrow به معنی «قرض گرفتن - امانت گرفتن» است. این فعل با حرف اضافه from بکار می‌رود.

I borrowed some books from the library yesterday.

دیروز تعدادی کتاب از کتابخانه به امانت گرفتم.

I can't lend money to everyone. من نمی‌توانم به هر کسی پول قرض بدهم.

۵۱ – rob – steal :

الف) steal : به معنی دزدیدن و همراه بردن چیزی است. سه قسمت این فعل عبارتست از:

steal – stole – stolen

او مبلغی پول از بانک دزدید. He stole some money from the bank.

ب) rob : به معنی زدن جایی یا راهزنی است و ممکن است با خشونت نیز همراه باشد. این فعل با قاعده است.

او بانک را زد. He robbed the bank.

او پولم را زد. He robbed me of my money.

۵۲ – bring up – train – instruct – educate :

هر سه به معنی تربیت کردن و آموزش دادن هستند. ولی این تفاوت‌ها را دارند:

educate : به تربیت ذهنی و اخلاقی اشخاص مربوط می‌شود.

instruct : آموزش با استفاده از روش‌های نمایشی مانند فیلم و اسلاید و با ارائه دلیل و برهان است.

train : تربیت کردن، آموزش از طریق تمرینات عملی و یا یاد دادن رموز فنی است. این لغات و کلمه

teach معمولاً به جای هم بکار می‌روند لذا تفاوت واقعی میان آنها در کاربردشان است.

bring up : تربیت فرزندان توسط والدین است.

It is the school's responsibility to educate children.

مسئولیت تربیت و تعلیم بچه‌ها برعهده مدرسه است.

او مهارت‌های فنی تازه را به آنها یاد داد. He instructed them in new techniques.

او در سیرک حیوانات را تربیت می‌کند. He trains animals in the circus.

teacher به معنی آموزگار و دبیر - instructor به معنی آموزگار، استاد، مربی اسکی و شنا و یا مهارت‌های فنی و trainer به معنی مربی تربیت کننده به کسی اطلاق می‌شود که تمرینات بدنی را به حیوانات یا اشخاص یاد می‌دهد و یا فنون و اصول حرفه‌ای را به شخص آموزش می‌دهد. مانند teacher trainer

۵۳) deny – refuse :

الف) refuse : رد کردن - امتناع ورزیدن و یا نپذیرفتن چیزی یا پیشنهادی است:

او از کمک کردن به ما امتناع ورزید. He refused to help us.

او هدیه ما را نپذیرفت. He refused our gift.

ب) deny : به معنی «تکذیب یا انکار کردن است».

او انکار کرد که فرش را دزدیده است. He denied that he had stolen the carpet.

۵۴) remind – remember :

remember : به معنی «به یاد داشتن، به یاد آوردن و از یاد نبردن است».

remind به معنی "cause to remember" چیزی را به یاد کسی آوردن، خاطرنشان کردن و یادآوری کردن است.

او را خیلی خوب به خاطر می‌آورم. I remember him very well.

یادم بیانداز نامه را پست کنم. Remind me to post the letter.

او مرا به یاد برادرم می‌اندازد. He reminds me of my brother.

۵۵) principle – principal :

الف) principal : به معنی عمده، اصلی و مهم است.

The Karoon is one of the principal rivers of Iran.

کارون یکی از رودهای عمده ایران است.

این لغت به معنی رئیس، مدیر مدرسه، سرمایه و بازیگر اصلی هم به کار می‌رود.

(ب) Principle : به معنی اصل، اصل اخلاقی و در جمع دینی به معنی اصول و مبانی می‌باشد.

This book teaches you the principles of the English grammar.

این کتاب اصول و مبانی دستور زبان انگلیسی را به شما یاد می‌دهد.

۵۶ : another – others – other

another : با اسم مفرد قابل شمارش بکار می‌رود و به عنوان صفت و یا ضمیر در جمله دیده می‌شود.

Will you have another cup of tea? (یک فنجان چای دیگر می‌خواهید؟ (صفت))

I don't like this pen; please give me another.

من این قلم را دوست ندارم. لطفاً یکی دیگر به من بدهید. (ضمیر)

other اگر با حرف تعریف the و اسم مفرد همراه باشد به معنی یکی از دو تاست ولی اگر با اسم جمع همراه باشد به تعداد بیشتری دلالت می‌کند.

The post office is on the other side of the street.

اداره پست در طرف دیگر خیابان است.

where are the other boys? (دیگر (بقیه‌ی) پسران کجا هستند؟)

others و the others ضمیر هستند و به تنهایی در جمله بکار می‌روند.

Six of them is mine: the others are Tom's.

شش عدد از آنها مال من است، بقیه مال تام است.

۵۷ : effect – affect

الف) affect : فعل است و معنی آن «اثر کردن» است.

ب) effect : اسم است و معنی آن «اثر - تأثیر» می‌باشد.

The medicine affected him quickly.

دارو به سرعت در او اثر کرد.

The effect of the medicine was good.

اثر دارو خوب بود.

(۵۸) middle – center :

الف) center : به معنی «مرکز» و مقصود نقطه معین و خاصی است.

ب) middle : به معنی «وسط» و منظور جایی اطراف نقطه مرکزی است.

Can you find the center of this circle? می‌توانید مرکز این دایره را پیدا کنید؟

We never park our cars in the middle of the street.

ما هرگز اتومبیل‌های خود را وسط خیابان پارک نمی‌کنیم.

(۵۹) shadow – shade :

"Shade" به معنی «سایه» و منظور جایی است که آفتاب نیست، ولی "Shadow" به سایه اشکال متحرک مانند انسان و اشیاء اطلاق می‌شود.

The temperature in the shade was over 35 C.

درجه حرارت در سایه بیش از ۳۵ درجه سانتیگراد بود.

I saw the shadow of someone passing by. سایه شخصی را دیدم که داشت رد می‌شد.

(۶۰) before – ago :

الف) ago : برای بیان کاری از گذشته تا زمان حال است و با زمان گذشته ساده به کار می‌رود.

ب) before : از هر زمانی به گذشته دلالت می‌کند. به عبارت دیگر بیانگر فاصله در کاری است که یکی بر دیگری مقدم می‌باشد.

I saw him two days ago. دو روز قبل او را دیدم.

My father died three ago; he was ill for two years before he died.

پدرم سه سال پیش درگذشت، او قبل از این که بمیرد مدت دو سال بیمار بود.

(۶۱) game – play :

الف) play : به معنی بازی، به منظور تفریح و سرگرمی است که از قاعده و اصولی پیروی نمی‌کند و یا به معنی نمایشنامه است.

Don't play with your pencil.

I'd like a game of tennis on a summer afternoon.

: latest – last (۶۲)

last به معنی «آخرین» است یعنی بعد از آن دیگر کاری انجام نگرفته است ولی "latest" به معنی «جدیدترین و آسانترین» است.

Esfand is the last month of the year. اسفند آخرین ماه سال است.

What is the latest fashion? آخرین (تازه‌ترین) مد چیست؟

: later – latter (۶۳)

الف) later: به معنی «دیرتر» یا «بعداً» و متضاد «sooner» است.

I'll explain the matter later. من موضوع را بعداً شرح خواهم داد.

You arrived later than I. شما دیرتر از من رسیدید.

ب) latter: به معنی «دومی یا اخیرالذکر» متضاد "former" است و معمولاً با هم بکار می‌روند:

A boy and a girl entered the room. The former was wearing a blue jacket, and latter a yellow one.

یک پسر و یک دختر وارد اتاق شدند. اولی کت آبی رنگی به تن داشت و دومی کتی زرد رنگ.

: talk – speak (۶۴)

speak معمولاً در مورد یک شخص بکار رفته و قدرت و توانایی صحبت کردن است ولی talk در مورد بیش از یک شخص بکار رفته و به مفهوم گفتگو، مکالمه و تبادل افکار و عقاید و گفته‌ها و شنیده‌هاست.

Do you speak English? آیا انگلیسی می‌دانی؟ (می‌توانی صحبت کنی؟)

What are you talking a bout? درباره چه دارید صحبت می‌کنید؟

: afterwards – after (۶۵)

after حرف اضافه است و با مفهوم بکار برده می‌شود ولی "afterwards" به معنی «بعداً – سپس» قید است و به تنهایی در اول یا آخر جمله بکار می‌رود.

Put the direct object after the verb. مفعول مستقیم را بعد از فعل قرار دهید.

Afterwards he went to live in Australia. بعداً او رفت در استرالیا زندگی کند.

after به عنوان صفت هم بکار می‌رود.

× در سال‌های بعد in after years × کابین بعدی the after cabin ×

: great – large – big (۶۶)

معادل هر سه کلمه در فارسی بزرگ یا وسیع است با این تفاوت که:

× big : بزرگ از نظر جثه، هیکل × large : بزرگ از نظر وسعت

× great : بزرگ از نظر اهمیت بوده و یا جنبه معنوی دارد.

That is a big tree.

This room is very large.

Edison was a great scientist.

: as – like (۶۷)

اگر هر دو به معنی «مثل و مانند» بکار رفته باشند بعد از like اسم یا ضمیر ولی بعد از as فاعل و فعل بکار می‌رود.

Do it as your father does.

Do it like your father.

آن را (آن کار را) مثل پدرت انجام بده

: ache – pain (۶۸)

pain درد موقتی و یا ناراحتی فکری است ولی ache درد مستمر و نسبتاً دائمی است.

I felt a sudden pain in my back. ناگهان دردی در پشتم احساس کردم.

Doesn't your laziness pain your parents?

I have a toothache.

من دندان درد دارم.

: house – home (۶۹)

home خانه خودمان و محل زندگی خانواده است و به معنی وطن نیز به کار می‌رود ولی house به هر نوع ساختمان برای سکونت گفته می‌شود. بنابراین هر شخص یا خانواده فقط یک home ولی ممکن است چند house داشته باشد.

He left India for home. او هند را به قصد وطن ترک کرد.

He left home at the age of 18.

در هیجده سالگی خانه را ترک کرد. (والدین و خانواده خود را ترک کرد و رفت که مستقل زندگی کند).

New houses are being built every where. همه جا خانه‌های تازه بنا می‌کند.

: custom – habit (۷۰)

habit عادت شخصی و فردی ولی custom عادت اجتماعی است

It is my habit to smoke a cigarette after lunch.

عادت من هست که بعد از ناهار یک سیگار بکشم.

To celebrate the first day of the year in Iran is an old custom.

جشن گرفتن اولین روز سال یک رسم و سنت باستانی در ایران است.

: whole – all (۷۱)

الف) هر دو به معنی «همه - تمام» اغلب به یک مفهوم بکار برده می‌شوند با این تفاوت که all قبل از حرف تعریف، صفت ملکی و ... نوشته می‌شود ولی whole بعد از اینها بکار می‌روند.

all the boys = the whole boys

* all my life = my whole life.

ب) whole : با اسم غیرقابل شمارش بکار نمی‌رود.

all the money.

(درست)

the whole money.

(غلط)

(۷۲) : mystery – secret

secret معمولاً راز شخصی ولی mystery سرّ کلی و یا اجتماعی است.

راز موفقیت او چیست؟ what is the secret of his success?

The murder remained an unsolved mystery.

آن جنایت به صورت راز لاینحلی باقی می ماند.

(۷۳)

ascend : فعل است و به معنی «بالا رفتن» و «صعود کردن» می باشد.

ascent : اسم است و به معنی «سربالایی» و صعود بکار می رود.

assent : هم فعل است و هم اسم و به معنی «موافقت کردن» و «موافقت» می باشد.

(۷۴)

هر دو به معنی حرکت از طرفی به طرف دیگر است با این تفاوت که across معادل با on و حرکت در سطحی را می رساند ولی through معادل با in و حرکت در داخل ابعاد و یا از میان محیطی را بیان می کند.

The lake was frozen, so we walked across the ice.

دریاچه یخ زده بود لذا ما از روی یخ عبور کردیم. (از روی یخ از این طرف به آنطرف دریاچه رفتیم).

It took us two hours to walk through the forest.

دو ساعت طول کشید تا از میان جنگل گذشتیم.

(۷۵)

این دو کلمه وقتی به صورت دو کلمه جدا از هم نوشته می شوند هم به انسان و هم به غیر انسان دلالت می کنند ولی وقتی به صورت یک کلمه نوشته می شوند فقط به انسان دلالت می کنند.

Anyone in the class knew the answer. هر کسی (همه) در کلاس جواب را می دانست.

Any one of the boys knew the answer. هر یک از پسرها جواب را می دانستند.

Any one of the books were torn. هر یک از کتابها پاره شده بود.

altogether قید است و به معنی «کاملاً» به کار می‌رود.

all together : ترکیب دو کلمه است و معنی می‌دهد: «همه با هم».

My new house isn't altogether finished. خانه تازه من کاملاً تمام نشده است.

Let's begin to work all together now. بیایید حالا همه با هم شروع به کار کنیم.

۷۷) for – as – since – because :

هر چهار واژه برای بیان دلیل بکار برده می‌شوند و معنی می‌دهند: «زیرا - برای اینکه - از آنجایی که - چون - بنابراین» ولی این تفاوت‌ها را دارند:

because : معمولاً موقعی بکار می‌رود که دلیل مهمترین قسمت جمله است. بنابراین عبارتی که با این کلمه آغاز می‌شود در آخر جمله می‌آید. یک جمله خوب انگلیسی هیچ وقت با این لغت آغاز نمی‌شود.

People like him because he is very kind.

مردم او را دوست دارند چون خیلی مهربان است.

so و as و since : معمولاً وقتی بکار می‌روند که دلیل از اهمیت کمی برخوردار بوده و یا آشکار و مبرهن باشد.

As it is raining, you'd better take a taxi.

It is raining, so you'd better take a taxi.

Since it is raining, you'd better take a taxi.

چون باران می‌بارد بهتر است تاکسی سوار شوید.

for : برای بیان دلیلی است که چندان ضروری و مهم نیست و حذف آن به مفهوم جمله اول لطمه‌ای نمی‌زند.

این واژه با این مفهوم هیچ وقت در آغاز جمله قرار نمی‌گیرد بلکه در وسط جمله و بعد از یک کما نوشته می‌شود.

I decided to stop and have lunch, for I was feeling hungry.

تصمیم گرفتم توقف کنم و ناهار بخورم، چرا که احساس گرسنگی می‌کردم.

: bank – seaside – shore – coast – beach (۷۸)

هر پنج واژه به معنی ساحل و کنار دریا می‌باشد ولی این تفاوت‌ها را دارد:
beach فاصله جزر و مد دریاست که مسطح و شنی بوده و محلی است مناسب برای شنا و یا آفتاب گرفتن است.

I like lying on the beach. دوست دارم در ساحل دراز بکشم.

coast فاصله بین دریا و خشکی است. به عبارت دیگر فاصله‌ای است که ما از آنجا می‌توانیم دریا را ببینیم یا برعکس.

I live ten miles from the coast. من در ده مایلی ساحل زندگی می‌کنم.

The ship was wrecked on the Kent coast. کشتی در ساحل کنت خراب شد.

shore معمولاً به ساحل دریا اطلاق شده و یا حالت کلی دارد. ممکن است شنی، سنگی، و یا پرتگاه باشد.

You can find lots of shells on the shore.

تعداد زیادی صدف می‌توانید در ساحل پیدا کنید.

seaside به محل و یا شهر کنار دریا گفته می‌شود.

Ramsar is a seaside town. رامسر یک شهر ساحلی است.

We go to the seaside for our summer holidays.

ما برای تعطیلات تابستان به کنار دریا می‌رویم.

bank به ساحل رودخانه اطلاق می‌شود.

His house is on the south bank of the river.

منزل او در ساحل جنوبی رودخانه واقع شده است.

: around – about (۷۹)

about به معنی «درباره و در حدود» و around و round به معنی «دور و بر و اطراف» و یا حرکت دایره وار دور چیزی را بیان می‌کند.

The earth moves round / around the sun. زمین به دور خورشید می‌چرخد.

What is this book about? این کتاب درباره چیست؟

He arrived about midnight. او حوالی نیمه شب رسید.

هر دو برای بیان دلیل هستند با این تفاوت که بعد از because فاعل و فعل ولی بعد از because of به معنی «به علت» اسم، ضمیر یا اسم مصدر بکار می‌رود.

We stopped playing because it was raining.

We stopped playing because of the rain.

We stopped playing because of raining.

(۸۱) breathe – breath :

breath اسم است و معنی می‌دهد «نفس»

breathe فعل است و معنی می‌دهد «نفس کشیدن»

Take a deep breath.

نفس عمیق بکشید.

He breathed a sigh of relief.

نفسی به راحتی کشید.

(۸۲) bathe – bath :

bathe به معنی حمام و حمام کردن و bathe به معنی شنا کردن و آب تنی و یا شستشوی یک قسمت و یا عضوی از بدن است که شاید زخمی است یا درد می‌کند.

It is your turn to bath the baby.

نوبت شماست که بچه را حمام کنید.

I bath every night.

هر شب حمام می‌کنم.

We bathed in the river. (formal English)

در رودخانه آب تنی کردیم.

The doctor told him to bathe his eyes twice a day.

دکتر به او گفت روزی دو بار چشمهایش را شستشو دهد.

The nurse bathed the wound.

پرستار زخم را شست.

(۸۳)

revenge انتقام خود را گرفتن و avenge گرفتن انتقام شخص دیگری است که ضعیف و یا بیگناه بوده است.

He revenged him self for the insult. انتقام توهینی را که به او کرده بودند گرفت
He avenged his father's murder. انتقام قتل پدرش را گرفت.

: hire – let – rent (۸۴)

I have rented this house from my friend. این خانه را از دوستم اجاره کردم.
الف) rent : به معنی اجاره کردن و اجاره دادن است.

He let the building last week. او هفته پیش آن ساختمان را اجاره داد.
ب) let : به معنی اجاره دادن است.

I hire a car for one day. اتومبیلی را برای یک روز اجاره کردم.
ج) hire : به معنی اجاره کردن برای مدتی کوتاه یا اجیر کردن است.

: cause – reason (۸۵)

reason : به معنی دلیل چیزی است و برای بیان نتیجه بکار می‌رود ولی cause به معنی علت است که منجر به نتیجه‌ای می‌شود.

I have many reasons to fear him. دلایل زیادی برای ترس از او دارم.
Careless is often the cause of fires. بی‌توجهی اغلب موجب (علت) آتش‌سوزی‌هاست.

: boundary – frontier – border (۸۶)

هر سه لغت به معنی «مرز و سرحد» است ولی این تفاوت‌ها را با هم دارند:
border : مفهوم کلی دارد و به هر خط مرزی دلالت می‌کند و با به طور مجازی (مانند حد بین دیوانگی و عاقل بودن) به کار می‌رود.
The terrorists escaped over the border. تروریست‌ها از مرز فرار کردند.

می‌توان از آن رد شد.

The frontier is protected by minefields and an electric fence.

مرز به وسیله میادین مین و نرده‌های الکتریکی محافظت می‌شود.

(۸۷) value – cost – price :

الف) price : به معنی «قیمت» به صورت اسم به کار می‌رود و منظور مبلغی است که خریدار می‌پردازد.

What is the price of this shirt. قیمت این پیراهن چقدر است؟

ب) cost : مبلغی است که فروشنده در مقابل جنس پرداخته است و معمولاً «قیمت داشتن، تمام شدن» و یا «هزینه، بها» معنی می‌دهد، به عبارت دیگر قیمت ساخت و تمام شده چیزی است.

It cost me 10 dollars. برای من ده دلار تمام شد.

The cost of living is rising day by day. هزینه زندگی روز به روز بالا می‌رود.

ج) Value : به معنی ارزش و اهمیت چیزی است.

This kind of food has no value. این نوع غذا ارزشی ندارد.

The value of milk. اهمیت شیر

The value of dollar. ارزش دلار

(۸۸) costume – custom :

الف) custom : به معنی رسم و سنت است.

A lot of old custom are dying now. خیلی از آداب و رسوم قدیمی حالا از بین می‌روند.
این واژه در حالت جمع و با حرف بزرگ به معنی گمرک است.

How long does it take to pass the customs?

چقدر طول می‌کشد تا از گمرک رد شویم؟

ب) costume : به معنی لباس مخصوصاً لباس‌های رسمی، محلی و ملی است.

The girls were wearing their national costumes. دخترها لباس‌های ملی خود را در بر داشتند.

۸۹) continuous – continual :

هر دو به معنی دائمی، مستمر و لاینقطع است با این تفاوت که اولی یک امر مستمر با وقفه‌هایی در وسط، ولی دومی یک مستمر بدون وقفه است.

It has been raining continually since 8 o'clock.

I has been raining continuously since 8 o'clock.

در جمله اول باران از ساعت ۸ شروع شده و تا لحظه صحبت ادامه دارد منتها در این فاصله لحظاتی بند آمده است، ولی در جمله دوم باران که از ساعت ۸ شروع شده تا لحظه صحبت لاینقطع و بدون لحظه‌ای وقفه ادامه داشته است.

۹۰) give the exam – take the exam :

اگر منظور امتحان دادن دانش آموز است از عبارت اول و اگر منظور امتحان گرفتن از جانب معلم است از عبارت دوم استفاده می‌شود.

We took the math exam yesterday. دیروز امتحان ریاضی دادیم.

The teacher gave us a difficult exam. معلم از ما امتحان سختی گرفت.

۹۱) reach – get – arrive :

هر سه به معنی «رسیدن» ولی این تفاوت‌ها را دارند:

الف) بعد از arrive اگر رسیدن به جاهای بزرگ (شهر و کشور) باشد حرف اضافه «in» و اگر رسیدن به جاهای کوچک باشد حرف اضافه «at» بکار می‌رود.

We arrived in Tehran.

We arrived at the station.

ب) بعد از get حرف اضافه to بکار می‌رود.

When I got to the station, the train had left. وقتی به ایستگاه رسیدم ترن رفته بود.

When did you reach school this morning? امروز صبح چه موقع به مدرسه رسیدید؟

Can you reach that book? دستت به آن کتاب می‌رسد؟

۹۲ : voyage – trip – journey – travel

الف) travel : «مسافرت - مسافرت کردن» بطور کلی حرکت و رفتن از محلی به محل دیگر را بیان می‌کند.

Are you traveling by bus? آیا به قطار مسافرت می‌کنید یا با اتوبوس؟

At what speed does light travel? نور با چه سرعتی حرکت می‌کند؟

The news traveled fast. اخبار به سرعت منتشر شد.

ب) journey :

به معنی مسافرت مشخصی از یک مکان معین به مکان معین دیگر است.
این لغت به طول زمان و مسافت یک نفر نیز دلالت می‌کند.

Life is a journey from birth to death. زندگی سفری است از تولد تا مرگ.

A long train journey is boring. سفر طولانی با قطار کسالت‌آور است.

ج) trip : به معنی مسافرت کوتاه و معمولاً دسته‌جمعی برای تفریح است.

We took a trip to the north during Noruz holidays.

در تعطیلات نوروزی سفری به شمال کردیم.

د) voyage : به معنی سفر دریایی است.

She went on a long sea voyage. او به یک سفر طولانی دریایی رفت.

۹۳ : a pair – a couple

الف) a couple : به معنی «یک جفت - دو تا» در مورد دو شخص، دو حیوان یا دو چیز شبیه به هم و گاهی متحد ولی از هم جدا بکار می‌رود.

A couple of students. دو دانش‌آموز

ب) a pair در مورد دو شخص، دو حیوان یا دو چیز که مکمل یکدیگر هستند بکار می‌رود.

The happy pair / couple

زوج خوشبخت

A pair shoes

یک جفت کفش

۹۴ patient – client – customer – shopper – buyer :

الف) buyer : به معنی خریدار به مفهوم کلی است و یا به کسی اطلاق می‌شود که برای فروشگاههای

بزرگ و یا کارخانجات خرد می‌کند.

I have a buyer for your house.

خریداری برای خانه شما دارم.

He is a buyer for Ghod's store.

او مأمور خرید فروشگاه قدس است.

ب) shopper : به کسی اطلاق می‌شود که در حال خرید است و یا قصد خرید از مغازه‌ای را دارد.

The streets were full of shoppers.

خیابان‌ها پر از خریدار بود.

ج) customer : به معنی مشتری است و معمولاً به کسی اطلاق می‌شود که بطور مرتب از مغازه،

فروشگاه و یا تاجری خرید می‌کند.

The new shop across the road has taken a way some of my best customer.

مغازه تازه روبرو تعدادی از بهترین مشتری‌های مرا گرفته است.

د) client : غیر از مراجعه به پزشک، مراجعه کننده به هر صاحب حرفه و کار تخصصی (مانند وکیل،

سلمانی، بانک و ...) برای دریافت سرویس در مقابل پرداخت وجه client نامیده می‌شود.

I am a client of this bank.

من مشتری این بانک هستم.

ه) patient : به بیماری اطلاق می‌شود که به پزشک یا دندانپزشک مراجعه می‌کند.

Dr. Atosa visits his patients from 8 to 12 every morning.

دکتر آتوسا هر روز صبح از ساعت ۸ تا ۱۲ بیماران خود را ویزیت می‌کند.

to dress یعنی لباس پوشیدن و یا لباس پوشاندن به دیگران put on یعنی به تن کردن
wear به معنی در بر داشتن یا به تن داشتن است و هم معنی با have on می‌باشد. کلمه wear را
می‌توان غیر از لباس در مورد جواهرات، ساعت، عینک و غیره هم بکار برد.

لباس پوشید و خانه را ترک کرد. He got dressed and left home.

کلاهت را بگذار Put your hat on!

همیشه سیاه می‌پوشد. She always wears black.

ساعت قشنگی بسته بود. He was wearing a beautiful watch.

۹۶) grow up – grow :

grow به معنی روییدن، کاشتن، به عمل آوردن و رشد به طور طبیعی است و به معنی ریش گذاشتن
و بلند کردن مو هم بکار می‌رود. grow up به معنی بزرگ شدن، رشد کردن در مورد انسان بکار می-
رود. کاربرد grow up به جای grow انگلیسی غیر استاندارد است.

در این کویر چیزی نمی‌روید. Nothing grows in this desert.

او تازگی ریش گذاشته است. He has grown a beard recently.

وقتی بزرگ شدی می‌خواهی چه کاره بشوی؟ What do you want to be when you grow up?

grown – up به معنی بالغ و رشید است و جمع آن می‌شود: grown – ups .

۹۷) board – get on to – get on – get in/into :

get in / in to برای سوار شدن به وسیله نقلیه کوچک مانند تاکسی و اتومبیل شخصی بکار می‌رود.

get on : برای سوار شدن به وسایل نقلیه بزرگ مانند اتوبوس، مینی‌بوس، قطار بکار می‌رود.

get on to : برای سوار شدن به دوچرخه یا موتورسیکلت بکار می‌رود.

board : برای سوار شدن به هواپیما یا کشتی است.

سوار (اتومبیل) شو! ما عجله داریم. Get in / in to the car! We are in a hurry.

I get on the bus at Ferdowsi square every morning and get off at college crossroads.

هر روز صبح در میدان فردوسی سوار اتوبوس می‌شوم و در چهار راه کالج پیاده می‌شوم.

Get on to the Scooter! You can sit behind me. سوار موتور شو! می‌توانی پشت من بنشینی.

We had better board the plane now. بهتر است حالا سوار هواپیما شویم.

۹۸ : find out – find

find : به معنی پیدا کردن اشیا یا اشخاصی است که گم شده یا پنهان شده‌اند.

find out : به معنی تشخیص دادن، فهمیدن و پی بردن از طریق تجربه است.

I have found my umbrella. I thought I had lost it.

چترم را پیدا کردم، فکر می‌کردم آن را گم کرده‌ام.

I've found out her street.

به راز او پی برده‌ام.

۹۹ : drive – ride

drive : به معنی راندن، هدایت کردن یک وسیله نقلیه و یا کسی را با اتومبیل به جایی بردن است.

ride : در مورد راندن دوچرخه، موتورسیکلت و یا اسب سواری بکار می‌رود. برای هدایت کشتی از لغت

steer و برای هدایت هواپیما از فعل pilot استفاده می‌شود. برای دو مورد اخیر از لغت navigate هم

استفاده می‌شود.

He drives very well.

او خوب رانندگی می‌کند.

He drove me to the office this morning. او امروز صبح با اتومبیل مرا به اداره رساند.

Can you ride a bicycle?

دوچرخه سواری بلدی؟

۱۰۰ : historical – historic – history

history (الف) : به معنی تاریخ: درسی، موضوعی و یا شخصی که به تاریخ سروکار دارد. مانند:

A history teacher

معلم تاریخ

A history book

کتاب تاریخ

historic (ب) : حادثه‌های خیلی مهم در تاریخ، تاریخی، مشهور، مانند:

(ج) historical : مبنی بر تاریخ، وابسته به تاریخ، درباره مردم و حوادث زمان‌های گذشته، مانند:

Historical events.

حوادث تاریخی

Historical novels.

داستان‌های تاریخی

۱۰۱ : injure – wound

(الف) wound در مورد آسیب‌های جسمی مانند زخم‌های ناشی از اصابت گلوله یا ضربه شمشیر و چاقو بکار می‌رود. مجروح جنگی را wounded می‌گویند.

(ب) injure : مجروح شدن در حادثه‌ایست. کاربرد این لغت در موارد احساسی (مانند صدمه زدن به غرور و حیثیت) جنبه رسمی دارد.

He was wounded in the battle.

او در جنگ مجروح شد.

He was injured in the accident.

او در تصادف مجروح شد.

۱۰۲ : dissolve – solve – resolve

(الف) solve: حل کردن مسئله یا مشکلی است.

(ب) dissolve : حل کردن یا حل شدن در مایعات است.

He solved the problem at last.

او بالاخره مسئله را حل کرد.

Sugar dissolves in water.

شکر در آب حل می‌شود.

۱۰۳ : think about – think of

(الف) think of : یعنی درباره چیزی نظری داشتن - خیال داشتن - در نظر داشتن.

(ب) think about : یعنی راجع به چیزی با دقت فکر کردن.

What do you think of this picture? Isn't it beautiful?

نظرات درباره این عکس چیست؟ آیا قشنگ نیست؟

I am thinking about my math problems. دارم روی مسائل ریاضی خود فکر می‌کنم.

۱۰۴ : due to – owing to

هر دو به معنی «در نتیجه - بنا به - به علت» می‌باشد. با این تفاوت که در انگلیسی رسمی owing to در اول جمله و due to در وسط جمله بکار می‌رود.

Owing to the storm, the train arrived late. به علت طوفان قطار دیر رسید.

The train arrived late due to the storm.

۱۰۵ : adept – adopt – adapt

الف) adapt با حرف اضافه to به معنی «وفق دادن» یا «عادت دادن» و با حرف اضافه from به معنی «اقتباس کردن از» و یا «جرح و تعدیل کردن» است.

We adapted ourselves to the hot weather.

ما خودمان را به هوای گرم عادت دادیم. (ما به هوای گرم عادت کردیم).

This passage is adapted from Reader's Digest.

این قطعه مطلب از مجله ریڈرز دایجست اقتباس شده است.

ب) adopt : به معنی به فرزندى قبول کردن، پذیرفتن و یا اختیار کردن است.

He adopted her as his own child. او را به فرزندى قبول کرد.

ج) adept : یعنی زبردست، ماهر - استاد.

He is adept at fixing broken appliance. او در تعمیر وسایل شکسته خیلی ماهر است.

۱۰۶ : draught – drought

الف) drought : خشکسالی - بی‌باران

ب) draught : جریان هوا - کوران

The crops died during the drought. در خشکسالی غلات از بین رفتند.

Can you close the window? There is an awful draught her.

: arouse – arise (۱۰۷)

الف) arise : به معنی روی دادن - پیش آمدن و اتفاق افتادن، فعلی بی قاعده است.

ب) arouse : به معنی برانگیختن، فعل با قاعده است.

Problems like this arise every day in the factory.

مسائلی از این قبیل هر روز در کارخانه پیش می‌آید.

Emotional speeches often arouse strong feelings.

سخنرانی‌های احساساتی اغلب احساسات قوی را بر می‌انگیزد.

: avoid – prevent (۱۰۸)

الف) prevent : به معنی جلوگیری کردن از، مانع شدن با حرف اضافه from بکار می‌رود.

ب) avoid : به معنی «دوری کردن از» حالت انعکاسی دارد و بدون حرف اضافه به کار می‌رود.

The rain prevented them from going. باران مانع رفتن آنها شد.

I avoid driving in the rain.

وقتی باران می‌بارد از رانندگی اجتناب می‌ورزم. (رانندگی نمی‌کنم)

: heal – cure (۱۰۹)

الف) cure : یعنی «شفا دادن - علاج کردن» معمولاً در مورد بیماری بکار می‌رود.

ب) heal : یعنی «شفا یافتن - التیام یافتن» معمولاً در مورد زخم‌ها و بریدگی‌ها بکار می‌رود.

This medicine will cure cough. این دارو سرفه شمار را معالجه می‌کند.

The wound will heal in time. این زخم به موقع التیام خواهد یافت.

: answer – answer for – answer to (۱۱۰)

الف) answer to : به معنی «جواب به» - «راه حل».

ب) answer for : به معنی «مسئول بودن» و «جوابگو» بودن است.

I think the answer to No.5 is wrong. فکر می‌کنم جواب سوال شماره ۵ غلط است.

I will answer for his safety.

من مسئول سلامتی او خواهم بود.

Please answer the telephone.

ج) answer وقتی فعل است بدون حرف اضافه بکار می‌رود.

: approve – admit – accept – agree (۱۱۱)

agree : به معنی موافق بودن و هم عقیده بودن است.

accept : یعنی پذیرفتن - با میل و رضایت قبول کردن.

* admit : یعنی اعتراف کردن و اقرار کردن و پذیرفتن به مفهوم برعهده گرفتن خطا و اشتباه است.

approve : به معنی تأیید کردن: یعنی چیزی، عملی یا شخصی خوب، مناسب و درست داشتن.

I don't agree with you. I think your mistaken.

من با شما موافق نیستم - فکر می‌کنم اشتباه می‌کنید.

I'm afraid, I can't accept a check.

متأسفم من نمی‌توانم چک قبول کنم

He admitted his mistake.

او به اشتباه خود اعتراف کرد.

I don't approve of that sort of behavior.

من آن نوع رفتار را تأیید نمی‌کنم